

۱۱۰

کتاب [illegible]

۱۲۷ ق خ / ۳

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد از حمد الله تعالی و الصلاة علی نبیه چنین گوید که حکایت
در سوالف ایام عاقلی در دو فصول بود و در تالیف این حکایات
که زنی شوریده در وقت سرائی هیچ دو بند که هیچ گره را
از برای سر داشت او رفت و آن مال در طرف ... حرمت
تو قصار از برای او و از برای مال در زندان که هیچ داشت
روزی عورتی در ... حال و ... کلاه در همه ... از برای
سر برهنه کسی را ... از او بران عورت ... سر برهنه
کرامی ...

که ای عورت سر برهنه گفت تو چیست عورت را نباید که کسی
مردان سر برهنه کنند عورتی جواب داد که عورت از مردان
سری تو ... چه ... بسیار ... تو ... کرم الکلام
دل ... و ... خود ... این سخن ... شنید
ولیکن که این عورت ... پاک و زبان دراز است و سخن فضول گفته
مردی باید که زبان این عورت از این سخن کوتاه کند ... اند
که ... خاطر ... تو ... حیله ... کار ...
... او را ... که او ... از خاطر ... دفع
... تو ... و ... تمام ... تو ... جواب
داد ... دار ... از خاطر ...

دور کنیم و این عورت فضول را شرمسار کنیم و سر پوشیده همی رای

لازم عورت چون این مقال از نو کاشند حسنو کسماج کیف

بخندید پس به تملق پیش آمد و گفت ای نوکا صوحر سنجی فضولی

میکوشی که مردان عالم در الواح هنر دستی تمام میدانستند از ما

محال کشیده رسیدند و مرا الحمد سبب رای حلوی سر پوشیده ارد

القصه نوکا چون بمقام حلوی بسیار طلبید هر را عجایب و

عجایبات او در کار معاینه کرد رای حلوی معین کرد و اسباب

عشقی مهیا کرد آمد نوکا چون جامهای العقبه در پوشیده عجایبات

چون ما لسید در حلوی در آمد و نو میه زرین خلل با چوب رد و بال عور

شق و مکار در حلوی نشست و بمرجان و بر الواح هنر کردا کیست

و پاپیش آمد و بکلام و ما سی از عورتی که علیات سهو ست اران

محال میدانست

محال میدانست مشغول شد و این عورت از سهو چنان مست

شد که میخهای زرین را بر نوکا چون بشد عور میان نهاد نهاد

او خلاصید و او را از جانب مسیحی و بیهوش سهوت حرمیو

پس نوکا صوار از حلوی بیرون آمد و عورت را همراه

حالت در الحال کرد است چون عورت از خمار سهو سر بر کرد دست

وجود را پاک کرده و میخهای زرین در سمعه چون حلقه دیدند

ما شده در سنه دیگری شمار و سر افکنده دار فرو کرده و سر پوشیده شد

پیش را ای امد چاه و ار یا ستاره و گفت مرد کر در الحجمی مردان

سخن فضول گوید محال و سر مسار حجل امن حاصل کند

نوکار الحواند شد و با الواح خلعت بنواخت و ما دل گرد از کیست وی

نداده تلف شد نوکا انعام بداد و گرد بود و مهوکه بارانی

هنری که دارد یادگاری بنویسی که کاسحر رای مقرون باجابت کند
و بنابر آنکه این کتاب مشتمل است و با تمام رسانید و این علما
را بزبان هندوی شاستر نام بهارگو کا گویند که این را بعضی حکما
اگر که در وقت خوب و قبول گوید الحراج صاحب قیس لحارب تجربه معلوم
گویند پس ... بسیار صحیح گویند اکنون این کتاب با بولوح ...
و بقول فتوی ... و از طالبان و بهوشمندان در خجالت نماند بد
ترجمه این را بپارسی از اسم ... و قبول ... دادم
وار چهره طالبان در ... طلعت نور الهی جلوه گر کردم و بزبان پارسی
لدن الله نام کرده شد تا طالبان این علم را بعضی عنایت منتخول
گردانند و بحسب ... در یابند و بدانند و این علم حقیقی وافر
بهره کامل برگیرند بدانکه مطلوب آدمی در سه چیز است اول
نخوم در ادیان

عقوبت و دزدیدن بدانکه حق تعالی که خلقت آدمی برای عبادت است
چنانکه در کلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم میفرماید که ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدیم عالم جن و آدمی را مگر برای
عبادت تو دوم حطام دنیاوی که قوام آدمی حاصل کند بدانست
سیوم الف و عشرت یاران که بسبب بقای عالم از آنست و
عبادت حق و حطام دنیاوی دست ندهد مگر بالتحمل ترک عالم کرد
و آن محال است با و دیگر موافق و محبوب صادق باشد که بفراغت دل
در امر و نهی ... و اگر کسی از آن بدانسته باشد از جلب شوق
شهوت خود را در یاد دهد و فارسد الله عبادت است
دست تلف ما که بعمل را گرفتن عشرت و دزدیدن الف یاران امری کلا اند

و سر این جمله لوازم باز دید آمد بلکه با لوازم این حاوی سوم آنکه او را
قوت تمام از این عالم حاصل آید و عورتی که او را او بهتمند باشد و جمع
دو اولاد او کند و این کتاب منقسم بده باب مع فصول آمد و الله
الموفق باب تمام فهرست ابواب فصول این باب اول در معرفت عورات
باب دوم در دانستن مباشرت باب سیوم در دانستن مراد عورت
باب چهارم در دانستن شهوت عورت باب پنجم در دانستن صفت
آلت و جمیع اندام شهوت عورت باب ششم رام کردن عورت و
وآن چهار فصل است فصل اول کنار گرفتن فصل دوم
در بیان بوسه دادن فصل سیوم ناخن زدن فصل چهارم
گزیدن لب و وقت مباشرت باب هفتم انزال کنانیدن عورت
باب هشتم فریفتن عورت را باب نهم در جمیع خصال و دیم و

٧

وآن سه چهار فصل است فصل اول در صفت حمیده خصال
فصل دوم در فرزند نیمه خصال فصل سیوم طلا کردن آدویه
فصل چهارم ادویه قوت باه باب دهم در تعریفات دارو و مالک
وآن هست دو فصل است فصل اول در دارو و امساک فصل دوم
در خیر بکر فرج عورت تنگ شود فصل سیوم در حیلی عورت
حامله گردد فصل چهارم در خیر بکر عورت حامله نگیرد فصل پنجم
در خیر بکر حامله از اوفتادن نگاه دارد فصل ششم در خیر بکر بعد زادن حامله
زود بزاید فصل هفتم در خیر بکر حامله از افتادن نگاه دارد فصل هشتم
در خیر بکر بوی ناخوش نبود فصل نهم در خیر بکر اندام عورت
بعد از زادن فراخ گشته تنگ گردد فصل دهم در علاج شیر در پستان عورت
فصل یازدهم در صلاح بچه فصل دوازدهم در حیلی بوی بغل نبود

فصل سیزدهم در چیزی بوی دهن بهتر فصل چهاردهم در چیزی
انجال حوض بیغو فصل پانزدهم در چیزی اندام نرم بیغو فصل شانزدهم
در چیزی [illegible] عورت صاف بیغو فصل هفدهم در چیزی
پستان عورت بلند و سخت بیغو فصل هژدهم در چیزی
پستان عورت پدید بیغو فصل نوزدهم در چیزی عورت
بدکار بسته بیغو فصل بیستم در چیزی میان زن و مرد عداوت
افتد فصل بیست و یکم در چیزی که در میان مرد و عورت محبت کند
فصل بیست و دوم در چیزی که موی فرج عورت بریزند باب اول
در معرفت زنان و آن چهار نوع اند اول قسم پدمنی دوم قسم چترنی
سیوم سنکهنی چهارم قسم هستنی و معرفت این انواع است
و پدمنی آن است نرم اندام و نازک اندام و [illegible] و بلند باشند
و تمام بالا و [illegible] و بلند و کمان ابرو و [illegible] بینی [illegible] و مهره

سر گرد و هموار و سر [illegible] چشم [illegible] و دیده سیاه چشم [illegible] داد
سخت سیاه و بعضی چشم او سخت سفید [illegible] هموار و در
گلوی او سه خط بود و دهانه پستان او سخت گرد [illegible] جا که
گوید [illegible] از جوی باریک [illegible] در سخت [illegible] بسته [illegible] سخت
دل سخت [illegible] رنگ اندام ماننده گل ریحان [illegible] گندم گون [illegible] و باریک
میان و [illegible] برابر و اندام [illegible] بود چون گل [illegible] اندام
نهانی او [illegible] ماند [illegible] و [illegible] او بی
بود و باریک داد و [illegible] و میوه [illegible] رغبت کند
و طعام سفید و باریک و نازک [illegible] سفید [illegible] داد
و مهمان [illegible] نرم [illegible] و مهمان دوست [illegible] باشد
گرد [illegible] و پای [illegible] حوض [illegible] چترنی
میانه بالا بلند بینی و [illegible] ابرو [illegible] و لب [illegible] بلند

و در بغل و کس شکلی بود و باریک میان و لبهای دهن و اندام
های متصل بایلد که باشد و بالا اندام بلند بود و سرین سخت
و ظریف و در کار سرد بود و رقص او را فروتنی تمام و رغبت بسیار باشد
و بوقت رفتن خیست و راست نگردد و ان جهت خاطر پاکدامنی
دارد و در آغاز مباشرت اندک اندک رطوبت از وی پیدا
شود و آن رطوبت خوشبو بود و مزاج او ملایم و معانقه بسیار دوست
دارد دیگر زبانی و لب شیرین در وقت مباشرت گرم بود و در اندام های
وی موی کم بود سنکهنی بدانکه قوی و فربه اندام و دراز
بود و در رو و چهره او استخوان نماید و بوقت مباشرت زمین از عرق [illegible]
چشمهای جنبان کند و کم در بغل نور نماید و در اندام های او موی بود و او
میوی با پاک نبود جای بغل و ران در بسیار دوست دارد و غیور و
خشمناک بود و بوقت مباشرت مرد را ناخن زند و دایم اندام او

[illegible]

گرم باشد
و بی مهر و کینه ور و سخن گوید و در شب خوی بود و بوقت مباشرت
پانهای خود را کشاده دارد هستنی بدانکه بوقت رفتن کج رفتار باشد
و موی سر او کم بود و فراخ اندام و بلند جسم باشد و موی اندام وی دست وی
بود و خوی او بیان باشد و طعام بسیار خورد و از ترشی و تلخی پرهیز کند
احتراز نماید و بی شرم بود و بوقت مباشرت برگیرد و را افکند و ناخن زند و
بدخوی کند و در اندام های او موی بسیار باشد و اندام های او بالم
و عمیق بود و سخن بسیار گوید و بوقت مباشرت پای در گردن مرد اندازد
باب دوم در دانستن وقت مباشرت بدینی بدانکه همیت های مباشرت در وقت
خوش کند اما از وقت او لذت بسیار باید و بوی اندام او از خوان نعیم شود
ملک تار [illegible] سیاه و [illegible] او وقت مباشرت اول پایکس از شب و باز
روز و آن در بین ایام است بیالی دوم ۲ سیوم ۳ چهارم ۴ ششم ۶

دهم [10] یازدهم [11] هفدهم [17] هشتدهم [18] بیست و یکم [21] بیست و پنجم [25] سلخ ماه
و سنگینی را پاکی سیوم از شب گذشته یافتن نیکو و یار روزان در این
ایام نیکست اول ماه هفتم نهم [9] چهاردهم [14] پانزدهم [15] بیست سیوم [23]
بیست چهارم [24] بیست و نهم [29] هستی را گذشته بودی اکنون از شب و بازار
روز و در این ایام گشت پنجم [5] هفتم [7] یازدهم [11] دوازدهم [12]
سیزدهم [13] بیست و یکم [21] بیست دوم [22] بیست ششم [26] بیست هفتم [27] بیست هشتم [28]
دیگر بدانکه اگر بر دیگری و چون کسی را دال او بد الو و افسون کهل حاجت
و چتر را ابدال او از درجت موثر و جوز بویم هر دو بلکها کنند و قدری در تنبول
کرده و خواهان دهد و این افسون بر تنبول هفت بار بخواند بجز خواهان
سوره است منتر او الیچ لیچ مسلم کام سوا یا سوا ها چون تنبول
بخواهد مطلع او کرده و سنگینی را اما او دو تخم بلبل هر دو بلکها کنند
و بر یاد و در تنبول بدهد و این افسون هفت بار بخواند اینست
منتر او ام

منتر او کم و لم هر یر لیچ لیچ کا ملیف اما سوا ها هستی را بیابد و بر کبوتر
را از بارو ی راست و پیز زنبور سیاه در برگ تنبول دهد و این افسون را
هفت بار بخواند اینست منتر او ام دیر دهر سکر سوا ها کو کا بید گوید
که چون کسی عورت بکر بوده و کسی را آبستان زند به سال با
برگ تنبول و با برگ سبز و میوه و عطریات و جامه رنگین همه
باشد و با در بیند بالا و بوسه و کسی تنها عضو نرم و
اینها مباشرت کنند حامله اندوه آبستن شود و عورت که آبستن شده [16] اگر
باشد تا شصت سال بر سر او جامه رنگین و دار اینست حج معمول
کود و هم حیر او بیت دالله و مباشرت شود و عورت که سال با
تا پنجاه سال بروی بابا عمر او از حکایت حوالی باد دهد داد سکسه
او آبستن شود و میگوید تو در ایام حول ماه تا بال بوی سر و دل
دانستی تمام سال این کلمات بگوید و آن چون کسی کند تا سی و یکم [31]

در دانستن شهوت عورت چون خواهد که عورت را مست شهوت کرده آید
باید که شهوت عورت در هر روزی و هر شبی از ماه بهر کدام عضوی باشد
چون جا محل شهوت بداند چون نصف ماه منور با مال شود در وهم خود گیرد
و دانسته همه سال و هم بداند محل شهوت را لمس کند
و با ملاعبت و معانقه باید عورت مطیع و رام او گردد و محل شهوت
عورت در حمل انگشت در هفته اول ماه که از راه جانب چپ باشد [illegible]
شهوت عورت در زانو باشد جانب چپ باید آهسته آهسته فرو
زانو مساس کند در حالت مست شهوت گردد و سیم ماه
شهوت عورت در کف پای جانب چپ باید که آهسته آهسته با انگشتان
دست نگاه دارد در حالت مست شهوت گردد و چهارم ماه شهوت عورت
شتاب نیک مالی از دست آهسته آهسته مساس کند
یعنی تخته
تاریخ ۲ شهوت عورت در زیر زانو جانب چپ درون می باشد

[illegible]

۳
آهسته آهسته مساس کند مست شهوت گردد تاریخ سیوم شهوت عورت
در بن ران می باشد چون انگشت با هم گیرد و در فرج عورت یکدو
بار مساس کند از شهوت مست گردد تاریخ چهارم شهوت
عورت در ساق جانب چپ می باشد و سبب سلم او در دو ارد
و با انگشتان دست آهسته آهسته مساس کند مست شهوت گردد
۵
تاریخ پنجم شهوت عورت در سلم جانب زیر پستان تا چپ
آهسته آهسته نرم بر بدو پستان بمالد مست شهوت شود
۶
تاریخ ششم شهوت عورت در پستان چپ می باشد آهسته آهسته پستان
۷
بمالد مست شهوت گردد تاریخ هفتم شهوت عورت در زیر بغل
جانب چپ می باشد باید که با حس زند مست شهوت شود
۸
تاریخ هشتم شهوت عورت در کفل جانب چپ [illegible] آهسته
۹
آهسته با حس زند از شهوت مست شود تاریخ نهم [illegible]

شهوت عورت در کل جانب چپ بود باید که بر کل بوسه دهد و
بسیار بسیار بخارد فی الحال مست از شهوت گردد باب [۱۰] دهم
شهوت عورت در وقت جای چپ است که اسیر انگشت نهد
و بمالد از شهوت مست گردد باب [۱۱] یازدهم شهوت
عورت در چشم چپ بود چشم او بوسه بسیار دهد در وقت از شهوت
مست شود باب [۱۲] دوازدهم شهوت عورت در بینی جانب چپ بود باید که
موی اسیر بکند در حال از شهوت گردد باب [۱۳] سیزدهم شهوت
عورت در بناگوش و فرق بارک سر جانب چپ بود باید که موی بار
بکند و در حال مست شهوت شود باب [۱۴] چهاردهم شهوت عورت در سر
جانب راست بود باید که موی سر بکند و دست بکشد از شهوت گردد
و در نیمه ماه که اثر او در نیمه دوم اندیشه بیارد باب [۱۵] پانزدهم شهوت عورت
شهوت عورت در بناگوش جانب راست بود در محال بوسه

بسیار دهد

بسیار دهد مست شهوت گردد باب [۱۶] شانزدهم شهوت عورت در چشم راست
بود باید که چشم او بوسه بسیار دهد در حال مست شهوت
گردد باب [۱۷] هفدهم شهوت عورت در لب بالا بود اسیر لب را بگیرد
و بخوید مست از شهوت گردد باب [۱۸] هژدهم شهوت عورت در کل سر جانب
راست بود اسیر موی بکند مست شهوت گردد باب [۱۹] نوزدهم شهوت
عورت در بغل جانب راست بود اسیر اسیر ناخن بزند در حال
مست از شهوت گردد باب [۲۰] بیستم شهوت عورت در زیر بغل جانب
راست بود باید که در بغل ناخن زند فی الحال از عورت از شهوت
بیهوش گردد باب [۲۱] بیست یکم شهوت عورت در پستان راست بود
باید که پستان اسیر اسیر بسیار بمالد با ال عورت از شهوت مست گردد
باب [۲۲] بیست دوم شهوت عورت زیر پستان راست بود اسیر اسیر
پستان بخالد و بمالد و مست از شهوت گردد باب [۲۳] بیست سوم

شهوت عورت در بند دران حالت را است نقش باید که او انگشت در دست
جنب پیچید در میان فرج بانبرد فرج او مالش کنند رود از شهوت
مست گشته ماکه هست [۲۴] چهارم شهوت عورت در زانو است نقش باید که در زانو
انگشتان آهسته آهسته مالش کنند و زانو جوی ابزار او بسیار بمالد
درحال آن عورت از شهوت مست گشته ماکه هست [۲۵] پنجم شهوت
عورت در بندهای حالت را است نقش باید که انگشتان دست
مالش کنند و بانجالد آن عورت مست از شهوت گشته ماکه هست [۲۶] ششم
شهوت عورت در نافها را است نقش باید که ناخن انگشتان بخالد
و الحال آن عورت از شهوت مست گشته هست [۲۷] و هفتم شهوت عورت
در زیر ابلست مالی را است نقش باید که انگشت دست آهسته آهسته بخالد
درحال مست شهوت گشته [۲۸] و هشتم. [۲۹] و نهم
[۳۰] سلخ ماه نیز همدرین جای نقش باید ناخن انگشتان بمالد و بخالد

آن عورت

آن عورت درحال از شهوت بیهوش گشته و همدرین قواعد عمل کرد
با مقصود رسد آن الکوکات چهارم در دانستن مزاج عورات
بدانکه در میان اقالیم ولایت هندوستان و میان حد آب اتک تا میارا
عورات بابوس کنار و گرفتن پستان جام حشف و ملاعبه و معانقه و
بوسه و عرب خواهند فاما در افغانان ناخن و دست برارند و عورات
دلود و دو بهر و گلحرا کنار گرفتن و بوسه دادن و بانگی نول
ولب گزیدن ای نسبت بسیار دارند و مباشرت بسیار خواهند ایشتر
آهسته رسیده فعل خواهند و عورات گجرات و سرهند میان هیچ
و بیاد و جای شهر ... شهوت تا آنک تا شب تمجرد و بدان
مره دراید و آغاز از غلبه شهوت مرد ... گوشند و عورات
ولایت سرداب از آب ... دریا سراو ... از آب روان تا آب سرحد مذکور
که گفته شد آن عورات آهسته آهسته لب چوسیدن و ناخن زدن

دیگر بار گرفتن حس شود و اما این عورات نرم اندام گویند و وقت
مباشرت جنبش و حرکت تعجیل خواهند کرد و در وقت انزال لب بندیده
دو رقص کنند و عورات ولایت بنگاله بغایت شهوت انگیز باشند
از شهوت الت مرد را در اندام خود محکم کرده و خود را پس مرد
ملک نمایند و اندام بهای خود را الت کل [illegible] نالیدن کنند کمر اندام جنبش
بجنبانند و نرم اندام باشند و وقت مباشرت بخبر با بسیار کنند و
مباشرت بسیار خواهند با جارستن بستر شود که از مجامعت سیر نگردند
مانند کرم مرد و ابک وسیجید را با هم بپیچند اندام بهای او در اندام
در آسته مباشرت کنند با آن الحال سست شهوت گفته عورات
ولایت آوده نیز بهمین حکم دارد و عورات دو کن نیز نرم اندام و
شیرین کلام و آمیزنده باشند و سال مباشرت بخیر با بسیار کنند
و بتوامی تمام باشند و علم ها نیکو دارند از انجمله عورات مرد دل ام گشته

و عورات

و عورات ولایت سنده و بجاره و ملتان [illegible] زبان و کنار گرفتن
را دوست دارند و وقت انعام جمع تا نهایت انزال و نیاز بسیار کنند
و مباشرت بسیار طلبند و عورات ولایت دهلی از الت را خوش
نیستند سوای عورات نرم گویان و شیرین کلام و سخن آمیزنده باشند
و مرد انزال با طریقه آرام دهند و عورات گجرات از ارب
سست تا الت بغایت نیز بهمین حکم دارند و عورات کام و نرم
اندام بوند بجهت اینکه زرست مرد بر اندام خود ارسال شود
در مجامعت رغبت نمایند و سخن شیرین بوند و عورات ولایت گور سار
نرم اندام ها و در کنار گرفتن و ملاعبه کردن و ناخن زدن خوش
شوند و در مباشرت از انعام نهایت [illegible] ناخن زنند و مهی خود
بگشنند و دندان بگزند و در مباشرت رغبت بسیار کنند و عورات
ولایت [illegible] نیز بهمین حکم دارند و مرد را بوقت مباشرت ناخن بسیار زنند

دور افتد و آلت مرد کوچک شود و سست و درد میان بر مجامعت دارند
و سپید بکردند و چهره زرد و از شرم تو بدر که ابدت گویند خاصیت عورات
هر دلارستی را بالکلیه ... است بعضی از کتابهای متقدمان و بعضی
از اخبار حکما مفهوم شد جمع نموده آمد تا مرد که خاصیت مزاج عورات را
را دانسته باشد و تواند که بر حسب خاصیت عورت هر کدام را دل
خوش کند و مطیع گرداند و در مباشرت لذت یابد و چون در این فصول
کلی واقف شود ... ایشان ... تعلیم کنند و هر که محتاج باشد
بدانکه ... آلت مردان و همچنین اندام نهای عورت بدانکه آلت مرد و همچنین
اندام نهای عورات بر سه نوع است ... شش انگشت ... دویم نه انگشت
سیوم دوازده انگشت مرد را که آلت شش انگشت بود و همچنین اندام نهای
عورت دوازده انگشت بود ... آن عورت لذت یابد و ... آن عورت
از مرد خشم شود زیرا که شوری ... شهوت بر مرد غالب آید ... آن مرد

ازین نیز

ازین هنر درستی باید تا بر این عورت غالب آید حکما چنین گویند که این
خارش از خون است که از آن رگها ... می‌شود و بجای اندام
نهای عورت می‌رسد چون آلت مرد موافق باشد آن عورت ...
کامل می‌باید تا شوری شهوت وی فرو نشیند علاج و داروی
آن گفته خواهد شد و مرد را که آلت شش انگشت باشد و همچنین
اندام نهای عورت نیز شش انگشت باشد با یکدیگر سازوار و موافق
باشند و مرد را که آلت شش انگشت باشد و همچنین نهای عورت
انگشت بود اگر مرد را ... کامل باشد موافق افتد و عورت را و از
خوش تواند کرد و مرد را که آلت او نه انگشت باشد و اندام نهای
عورت همچنین شش انگشت باشد اینجا موافقت آید ... و لیکن
مرد بر عورت غالب باشد و عورت نیز خواهان بود و مردی که آلت او
نه انگشت باشد و همچنین اندام نهای عورت نیز نه انگشت باشد

بگیرد کسی را دار بود و دوست خواهان بگیرد بگیرد باشند و ذوق کامل ننماید

مرد برا که الف شش انگشت باشد و عمیق اندام نهانی عورت دوازده انگشت

انگشت باشد در مباشرت این مرد را که الم اندک غیر موافق بود

ولیکن این عورت ازین مرد لذت بسیار گیرد و مطیع او باشد مرد دیگر اگر

الف او دوازده انگشت باشد و عمیق اندام نهانی عورت شش انگشت

باشد غیر موافق باشد و عورت ازین مرد مستغفر باشد علاج این کس

خواهد که مرد برا که الف او دوازده انگشت باشد و عمیق اندام نهانی

عورت شش انگشت باشد در مباشرت با این مرد غیر موافق بود ولیکن

این عورت مرد خشنود شود مرد دیگر را که الف دوازده انگشت باشد و با یکدیگر

موافق افتد و ذوق کامل یابند تو کامل نگویند بدانکه مرد دیگر را که الت

او شش انگشت باشد دست و چشمهای فراخ و سرخ و دندان خوش آب دار

و چهره روی او کوه و بازوی هموار و دراز و دراز و کف دست نعل و

انگشتان

انگشتان دست متصل یکدیگر که فرق در میان چندان نباشد و سرین

سخت و موهای اندام و هموار کفل و نرم اندام و رانهای گرد و ساق

هموار یعنی نه سطبر و نه باریک و شریف اندام باشد و او را مباشرت

بسیار عیب نباشد و جامه لطیف و بوی خوش را رغبت کند و دو تنمند

با سلوک و فادر و احتشام بود کسی را او در نظر نیارد و دوات منسی او جنس

نکو و پوست خشک و تازه روی باشد و مرد برا که الف او شش انگشت باشد

مهره سر او فراخ و بلند بینی او چشمهای بزرگ و کفل سطبر و لفها

دکوش ها سطبر و هموار سلم و تهکام بیرون آمده و بازوی و

دراز او سطبر و ... و موی بسیار و مهرهای ... خاطر او اندیشه ها

هموارهٔ بلند او بود در راه رفتن لنگان شیر روش شیرین

کلام و جوانمرد باشد و کارهای خیر بسیار کند و از اسرار احتراز نماید و

صالح و نیکنام و همت بلند رسیده باشد و در اکثر عمر راحت بسیار بیند

و هر عورتی که مباشرت کند او را دوست دارد و در صحبت او باشد
و هر مردی که آلت او دراز باشد آنکه باشد مهر کم او و صحبت او بی برکت
و شعر و گوشهای کوچک و موی سر سیاه و لب های او سرخ و چشمهای
فراخ و استخوان دراز باشد و طعام بسیار خورد و خواب بسیار کند
و سخن درشت و باریک نیکو گوید و تکبر کند و لبهای سرخ و پیشانی
حریص بود و از مستی و در قدم های او بر خاطر او اندیشه بد بلند باشد
گو که پیغمبر گوید بدانکه هر عورتی که گرمی اندام های او بیش از آنکه باشد
همه سر او گرد و موی های او دراز و انبوه و گونهای او هموار و عیار باریک
و بزرگ شکم و بلند بینی و دندان خوش دارد و دایم چشم
و کمان ابرو و کف دست نیک و میانه اندام و هموار کمال بود
دارمی او خوش و انگشتان دراز و هموار و منصب یکدیگر و
خندان و تازه روی باشد و هر عورتی که گرمی اندام های او کمتر از آنکه

مانند

مانند علامتهای او است که میانه اندام و خوش سخن باشد و بوقت مباشرت حرکت
های خوب کند عجله نکند مرد شیفته او گردد و دراز بازو و باریک میان و بینی پستی
و انگشتان دراز و هموار و لبهای کوچک موی سر سطبر و انبوه و دندان ها
های هموار و پستان بزرگ و استاده و سینه پهن و دست و پای فربه نرم
و ناف عمیق گرد و عورت ناک و پیشانی و خوش خوی و بر طرف دندان
رغبت نماید و خواب بسیار کند و در وجود او غلبه خواب و مستی بسیار
بود و از بیم او ... و قدم باگوشت پر بود و هر عورتی که گرمی اندام
های او دراز او از آنکه سر بزرگ و فراخ سینه و دست و پای
خوب و گردن سطبر و دندان بزرگ و موی سر سخت سیاه و درشت
و سطبر بود و درشتی و لبهای دراز و سطبر بزرگ بود و از بیم او
درشت بسیار باشد و گرین خشم بد خو کند و دل ایشان شهای
فاسد ایشان گرمی و خود را ... و از مباشرت اگر ... یکدیگر

مرد بر زیر پای کی ادر است سهو کیهوا نیدوا نزال کنا مدبا
نشستم در رام کردن عورت و این جنس سهوت آن عورت که جو را از
مرد کشید های و مرد چاهک که او را باز دارد و آن چهار نوع است
نوع اول آنکه عورت پهلو با بازوی جو را با پهلوی تشه عورت کمالد و
بلند کند دوم نوع است که در زیر رفتن جوی جو را ابرو آید الو
فلک کند و گویند که تو بیست کرفته سوم نوع است جلد تنگی
تنگ باشد و یک جانب در آید و پهلوی جو را با پهلوی او بمالد
و بلند کند چهارم نوع است باریک پهلوی جو را با پهلو و بر ایدام
کمالد و بر رود کنی عورت میان تر این مرد آن عورت پنهان را چهار فصل است
فصل اول در کنار گرفتن و آن هفت نوع است نوع اول است که
عورت با مرد یکدیگر کنار گیرد و دستهای یکدیگر در گردن کنند و پایهای
یکدیگر بپیچد کنار گیرند و یک پای بر پای مرد نهد و مباشرت کنند

این را لهوک

این را لهوک ملای گویند و نوع دوم آن است که پای جو در بند کمر گیرد
و یکدست بر پشت و یکدست بر گیسو مرد نهد و در کنار گیرد و بحرکت مباشرت
کند این را انبندایا گویند و نوع سوم آن است که دستهای
جو را در گردن یکدیگر اندازند و پاهای یکدیگر بپیچد و کنار گیرند و بمالند
کار کنند این را کاکاماسی گویند و نوع چهارم آن است که عورت را زانو جو
بنشاند و پای او را در کمر جو بپیچد و شکم بر شکم و سینه بر سینه و
لب بر لب نهند و کنار گیرد و در کار شد این را زاحنسیار گویند
نوع پنجم آن است که در آنها عورت در میان را آنها جو نهند و دو دست او در گردن
جو اندازد و کنار گیرد دیگر در نواین سا اسریان هندوی اندر ما سی گویند
و نوع ششم آن است که عورت را مرد میان دوران جو بلند و دو دست
مرد در گردن عورت ما و یکدیگر کنار گیرند و در کار شد این را نالنی
گویند نوع هفتم آن است که مرد و عورت سینه بر سینه و شکم بر شکم و

لب بر لب و سینه بر سینه نهاده کنار گیرد و بدان تربیت لذت را بذوق
تمام آخر رساند که لذات دنیا همین است چنانکه گوید بیت

یار خواه و بوسه زن سینه بگیر روزگار از نیست ما حیرت

فصل دوم در بیان بوسه دادن و این هفت عضو است اول لب
دوم پستان سوم رخساره چهارم چشم پنجم گلو ششم پستان
هفتم زنخ فصل سوم در بیان محل ناخن زدن در وقت
مباشرت و آن شش عضو است سینه پهلو پشت بند کمر
مرد و عورت در وقت آغاز مباشرت بتعجیل حرکت میکنند
چون بداند که لذات نفسانی برابر شده است از دو ملکی را انزال
خواهد بود او را در محل ناخن زند بار اساس که محل ناخن زدن
جهت اعلام است سه نوع است یکی آنکه بوقت مباشرت ناخن را بر لب
بر پستان زند و ناخن چهارم آنکه دیگر بالا پستان و هوا او خیاره

ناخن

هر پنج ناخن بر سر پستان بیکجا کوبد چون چنگ طاوس چهارم نوع است
که نوعی مباشرت ناخن هر پنج انگشت بر پستان یکجا الحمد گوش آهسته
آهسته برزند سوم نوع است چون حاله هر وقت که سفر خواهد رفت و
بداند که بعد از چند روز یکجا خواهم شد باید که در دو محل ناخن زند
بار بر پستان یا بر سینه یک دو خط ناخن بکشد تا هر بار که این ناخن ببیند
یاد کند که یا کاری از دست او رفت فصل چهارم گزیدن لب در وقت
مباشرت و آن پنج عضو است اول رخساره لب دوم گلو سوم گوش
چهارم زنخ پنجم سینه در آن فعال حرکت وقت مباشرت کو کاهند گوید
چون مرد با عورت خلوت کنند باید که خانه فراخ و خوشبو با عطریات کنند
و شمع و با چراغ افروخته در خوابگاه اندوخته و بستر زیب فراز کرده و
گل و عطریات مالیده و جامه لطیف و پاکیزه بپوشند و عورت نوجوان
و مهوش خود را آراسته و جامه های خوب پوشیده در پهلوی حبیب

خود ببندد و اول دست حبیب خود را بدان لعل عورت اندازد و کنار گیرد
و دست خود را بر سر جعد زلف او نهد و سینه و پستان و شکم و رانهای
او را دو حکایت شهوت انگیز گوید بیت امروز بکار خویش دستی
برزنم فردا همه دستهای فرو بندد حاجت ما نیز بهای و لب و بینی
بوسه زند و شکم و پستان و ناف را آهسته با ناخن زند و به ملاعبت مشغول
شود بعد در کار شود و این پنج نوع است اول آنکه اگر عورت را بر پشت اندازد و پای
او را بگیرد گویند دوم آنکه اگر عورت بر پهلو غلطیده باشد او را مرد حائل بر کمر گیرد
گویند سیوم آنکه عورت نشسته باشد او را اسپ گروت گویند چهارم آنکه
اگر عورت با مرد ایستاده باشد او را تخم گروت گویند پنجم بر شکل چهارپایان
کار او را در هندوی انت گران گویند اول نوع شکل گران او را بابک گویند و آن
بیت و پنج شکل است اول آنکه مرد در میان عورت در آید و رانهای
عورت بر ران خود نهد او را انکلک گویند سیوم آنکه عورت زانوهای خود ایستاده کند و

پای او را

پای بر زمین نهد و از وصلت پشت و کمر از زمین برداشته باشد و مرد
بر دو پای خود نشیند و حرکت کند او را آب بهلک گویند چهارم عورت
پای های دراز کشاده کند او را چیت است کمل گویند و او را محال به [illegible] مرد
را الت دراز باشد و عمیق اندام نهانی عورت کوتاه باشد حمل می کند مرد حرکت کند
او را بستر برخیزد و پای پیاله دو پاهای دراز کشاده کرده باشد پنجم آنکه عورت خم را او [illegible]
خود بر زانوهای مرد نهد او را اندر اکنکمال گویند این طریق که مرد را الت او دراز
بود و عمیق نهانی عورت کوتاه باشد چون تا بالای عورت خم زانوهای خود بر [illegible]
زانوهای مرد به نهد ششم آنکه عورت پاهای دراز کرده باشد و مرد شکم بر شکم
و سینه بر سینه و لب بر لب نهاده حرکت کند او را بسند لعل گویند هفتم
آنکه عورت دو پای خود را در هوا داده و کمر برداشته حرکت کند او را [illegible]
گویند هشتم آنکه عورت پاهای خود را بالا کرده و با هم پیچیده حرکت کند
او را [illegible] گران گویند نهم آنکه عورت اگر پاهای خود را بالا کرده و تیر بر دو پای

نهم وصلت که در سینه مرد نهند با آن مرد پای عورت سخت کنار
گیرد و در حرکت شود این را استر گروان گویند دهم آنکه اگر عورت
پای خود را بالا کند و هر دو پای با هم وصلت کند حرکت کنند این را شهوت گمال گویند
یازدهم آنکه اگر عورت یک پای مرد بر کتف نهد و یک پای بر زمین نهد و مرد در
حرکت شود این را ارده گلال گویند دوازدهم آنکه اگر عورت هر دو پای خود را در کمر
مرد نهد و مرد حرکت کند این را رسال گویند سیزدهم آنکه اگر عورت هر دو پای
خود را در بغل هوا کند و مرد حرکت کند این را درکان گویند چهاردهم
آنکه اگر عورت نشسته باشد و کمر بلند کند و مرد از بلند حرکت کند این را
سوختن گرمی گویند پانزدهم آنکه اگر عورت دو کف پای خود بر شکم و ناف
مرد نهد و مرد حرکت کند این کار کند گران گویند شانزدهم آنکه اگر عورت
پای راست خود بر پای چپ مرد نهد و در حرکت شود این را اندام الت
گویند هفدهم آنکه اگر عورت پای خود بالای ران نهد و یک پای دراز

نهد الو و مرد در حرکت شود این را ارده باک گمن گویند هجدهم آنکه
اگر عورت دست در زیر نهد خود بگرداند و انگشتان و شتهای خود با هم
پیچیده در کمل خود ابرالو و مرد و شتهای پیچیده در کمل الو در حرکت
شود این را باک [illegible] گویند نوزدهم آنکه اگر عورت مرد را بر آنکه چفت
بگیرد و [illegible] مرد در زیر نهد [illegible] عورت کند و مرد دست در [illegible]
کند و انگشتان و شتهای با هم پیچیده در حرکت شود این را [illegible]
گویند بیستم آنکه اگر عورت پای خود [illegible] و دستان علاحده و [illegible]
سینه بر سینه و ناف بر ناف [illegible] حرکت کند این را [illegible] گویند
بیست و یکم آنکه اگر عورت [illegible] و مرد بالا [illegible] حرکت کند
این را [illegible] گویند بیست و دوم آنکه اگر عورت در پهلو علاحده باشد
و مرد با وی مباشرت کند [illegible] نوع [illegible] آنکه
مرد و عورت مردم مقابل یکدیگر علاحده باشند و مرد میان [illegible]

عورت پای چپ را بر کمر مرد نهد و یک ران عورت بالای زمین باشد
نوع دوم آنکه اگر یک پای عورت بر کمر مرد باشد و دوم پای بالای بازوی او باشد انزال آن حیث
گویند بیست وچهارم آنکه اگر عورت نشسته باشد و مرد نیز در مقابل او گرفته نشسته باشد
و کار کنند و این بر دو شکل است اول آنکه اگر عورت پاهای خود را گرد او نهد
پاهای مرد را او هم اینچنین مرد مقابل بنشیند و بر سینه عورت و سینهای در گردن
یکدیگر کنند و در حرکت شوند دوم آنکه اگر عورت نشسته باشد و مرد دستهای
در کمر یکدیگر کرده در حرکت شوند این را نخفیکان گویند و بعد یکبار آنکه اگر عورت
متصل ستون و یا دیوار ایستاده باشد و مرد با وی مباشرت کند این
بر چهار شکل است اول آنکه اگر مرد هر دو دست در زیر زانوی عورت کند
و عورت را متعلق بر دارد و بر آلت نشاند و مباشرت کند دوم آنکه اگر
عورت متصل دیوار یا ستون ایستاده باشد و مرد یک پای عورت بر دارد و بر کتف
نهد و یک پای عورت هم بر زمین باشد و در حرکت شوند سیوم آنکه اگر عورت

هر دو پای را

هر دو پای در کمر مرد بپیچد و هر دو دست در گردن مرد اندازد و در حرکت شود
چهارم آنکه اگر عورت متصل دیوار ایستاده مقابل مرد باشد و لب بر لب
و سینه بر سینه و شکم بر شکم نهاده باشد مرد با چنین عورت کمر خود بجنباند
و در حرکت شود انزال آن لذت گویند و اگر عورت چهار پای باشد و مرد حرکت کند و
این بر دو نوع است اول آنکه عورت هر دو دست بر زمین نهد و مرد او را
از پس حرکت کند دوم آنکه اگر عورت سر خود بر زمین نهد و بر ران باشد و
مرد در حرکت شود او ضایع و اجماع جمار بدن موجب است مرد عاقل را
زیرک را باید که بفکر و بفهم جماع کند تا ذوق خلوت یابد باب هفتم
در انزال کنانیدن عورت و آن بوقت مباشرت چون عورت مست
شهوت شود و مرد آلت خود بر دست گرفته جانب بالای اندام عورت
بجنباند بعد از آن فرج را مساس کند و باز در حرکت شود عورت را
در حالت انزال گردد و علامت انزال شدن عورت است

که اگر عورت را شوریده بیند و در هر دو ران بگیرند و اندام بمزد آن عورت
دوست و عاشق گردد و مبتلای مرد شود نوع دیگر در کلدار مباشرت کنند
تا خوشبوی بدماغ گرسی و مستی غالب آید و چون مانده شود مرد و عورت
بنوعی طلبد و مرد عورت را بالای خود نشانند و با عورت از بالا حرکت کنند
و مرد بجنبان و هر دو پای چپ را بجنبد آید آنکه گرین گویند و اگر عورت
هم کمر بجنباند زیر پای نشسته قزل گویند نوع دیگر مرد را باید که عورت را
بر آلت نشانند و عورتی که بچه او را هم باشد و بعدت نفاس گذشته باشد و
با عورتی که نو فربه باشد او را فرود علت ماند و عورتی که نیک اندام و نازک اندام
و سبک باشد او را بالا نشانند و مربع نشیند و بهر دو دست کمر بگیرد
و بجنباند و بار در کند او و عورتی که اندام نهال او نیز نیک باشند و غلبه شهوت
دارستی شهوت و خوشی شدن عورت گرود وقت مجامعت او آن است چون
عورت را نزدیک انزال شدن آید غش رسد او را نیز در باطن او ظاهر
شود

و بعضی بشکل آواز کبوتر گفته اند و بعضی بشکل کوبال آواز الند و
و بعضی بشکل کلنگ و بعضی بشکل طاووس دیگر نوع است آداب
مباشرت از علت آنست که بیش از عیش مرد انزال کنند مگر آنکه هر دو با هم چنانکه شوند
ابا عورتی که بعد از تحلیل بچه در چهار روز بسر شستن باشد و با عورتی
که بعد از بدت صحبت کنند و با عورتی که بعد با مرد صحبت گفته باشد و باز
آشتی کنند و با عورتی که دراز بالا و سبز زبان و لاغر اندام بود و نوع
مباشرت اول مست شهوت لطف و زود انزال کنند و عورت حرکتی
در عالم نزدیک ایشان بهتر از این نباشد دیگر نوع عورتی که او را انگار مباشرت
اندک اندک آب را باید شوق تا آنکه تمامی انزال کنند و بر سبیل طربی
کرب کنند و باز گرشتم آغاز نهد بجنبیش طربی و بعد از آن حال معلوم گردد
کرخوشی در باطن عورت پدید آید آنست دیگر نوع بعضی عورات در انکار
مباشرت انزال شود و بعضی را در ساعتی امساک کند و یا شستم در و لعل

عورت کوکابندت گوید بسا می بوده باشد که عورت حمل را انجر کند
و نفس حملندت پس باید که ادویه رسانند در باب محبت و قوت باه
و دیگران بدانکه این جماعت را که گفتم چیزی از کتابها نهان بسته که حکما تجربه کرده‌اند
و چیزی از عجایب جوگ که در فکر آمد آنرا از موجب کام جوگ ساخته‌اند بدانکه
محبت بر چند نوع است یکی استخراج کنند آنکه دو شخص یکدیگر را دوست دارند
و آن خلقی است دوم آنکه یکی دیگری را دوست نمی‌خواهد و آن دیگر
خواهد پس به هر حال گرداند تحبیب قطار داد او کرجو مایل کند و او را
محبت کوند و آن بر دو نوع است یکی افسون و با مادویه آنکه افسون
است آنست که او افسون کامراج بخواند یک کف بدهن جوگ
بر او انگاه در دل بکند و بگوید کامراج هفت بار بعد ده هزار کل
از درخت سیند بیاورد و بخواند این اسم را و در آتش در اندازد چون بیند
که او را بخاطر این و هم بگذراند که گویی این دود که از این آتش می‌آید گویی

انزام نهاد

در اندام بمالد عورت می‌خلد چنانچه از بینی با آنکه بدانجو و ادویه رسانند و ادویه
گوند و آن آنست که در ساعتی نو که هنوز بگذشته باشد بیاورد و جیبان نام کیاهی است
و طریق کردن او چنان است که یک زر در دست گیرد و یک ریسمان
در آن درخت بربندد و نیت کند و بگوید که از برای فلان بگیرد فردا صبح
نیک برای آنکه دوستی ترا خواهم برد و باز گشته آید و چون صبح بگذرد روز
دیگر صبح غسل کند و یک نیزه گیرد و یک چوب مقر تو جلی بیاید برای
کاویدن همراه بردو با آن میخ بکاود و بوقت آن دم در دل تکرار و آن
گیاه را بر دارد و باید که با بیخ و برگ بر دارد و بستاند و چون گیاه بر
دارد یک مهر سیم در آن دم آنجا بنهد و گیاه را خود بدارد و بوقت
آنکه خواهد که بر عورت کند باید که آن گیاه اندک بخاید و در گوشی
عورت بزند و بجنباند در حال عورت انزال کند نوع دیگر بیاورد کلم کنگ
گم و برگ درختی که گرد باد است هم در هوای بگیرد و باز بیاورد سیاه هر جو را

در بار و بندد و دندان و کلمه بدبو رستی شسته از بالا در الت ایشان بمالد گلف
شب چهاردهم که آن شب را خوب هوا گویند و راسکنند بوقت حاجت
بعورت ایندالد و بوقت بر سر کر ازان خاک بمالد و ایندالد و در پا بر زندان عورت
دنبال او اید و فرمان بردار او شود نوعه دیگر بیالو و شوهر سیاه و دران حاجت کم
هندوان می سوزند بلحال کنند و بسو بو و جاکستر کنند و انگشت تر کنند و در پهلو
راست عورت در آتش ایندالد چون ان دو بر عورت رسد آن عورت
مبتلا او شود و عاشق گردد نوعه دیگر بیالو اسکنند و شهد و روغن گاو
ابر ۳ را ابیامیزد و بر بیت خود نقش کنند بر عورت که ببیند دیوانه گردد
اگر نقصت بمالد صحت گردد نوع دیگر بیالو گل نرگس و بلو بید و شیره آن بیابد
و با شبها کرد بریم کوشی در چشم بلی کنند بر کر ما بایت شدن خواهد او را
خوانن دید عاشق و دیوانه گردد نوع دیگر مگس بیالو و بمالد و علوا
کنند و در تستان ماده سک خوشک کنند و اب منی بیامیزد و مقدار اکرد

علوا بندد و هر کرا خواهد دید عاشق و مبتلا او گردد نوعه دیگر بیالو
عرق بیل کرا ارکوسی او ببچکد و لیلک و سر بعد سفید و عرق اندام
چه بلی حاکم بکوبید و هر کرا خواهد او را یک درم بمالد ارزما نیکو بر و یابند دیوانه
گردد و اگر ده کم بد ماشی رسانی نار زنده باشد و دوستی ارنو کنند
نوع دیگر بیالو گل نیلوفر با پنج و برگ بکوبید و حل دسیب جیب باکی
بیامیزد و بر اندام هر که بمالد دیوانه او گردد و قرار نشی نیابد نوع دیگر بیالو
کوته و صندل و عرق بید منبت بار عفران بسوزد و دود او بکیرد
و نگه دارد و بوقت حاجت بر سر هر زنی که بمالد دیوانه او گردد و رضای تو
یابد نوع دیگر بیالو نیجک خانه ای که زنبا و شکم او پاره کند و از
منش خود در و اندازد و باز شکمش مضبوط کند و در جای دفن کنند
بعد هفته بیرون کنند نیجک کدانو بود شده باشد بعد ازان
و نفک و مشک دران ضم کنند بعد مقدار اکرد علوا ابندد

دیگر کالا از آن جو لعل دهد بمجرد جو لعل مسلط و واگر کیفو نو عد بکر بیاید
کریه سیاه باز باک و مقدار خون او نشاید و ات منی بمیان بیرون و بر جام
اگر کسی کر بمالد بمجرد مالیدن و اگر کیفو نو عد بکر خون حیض و ات منی
جو بلجا کند و بوقت حاجت باندام هر کر رساند و لوا نز او کیفو نو عد بکر
مالوا استخوان شتر و بر های زنبور سیاه و سر آن استخوان ضم کند و بلجا کند
و باید و بر جام بچسبد و بر آن جام کال کرد و خوشک کند و چون تو حشیم
شو آن استخوان طرفی رم شد هاه هرگاه بوقت حاجت در چشم کشند
اگر بر بندد نوبت دوست دارد مجرب است فصل اول در ادویه ظلک
کنن ولذت جماع باید بیالو دار چینی جو نو نیم درم در دهن جو بجاید
و بوقت مجامعت کون بزرگ جو بمالد و جماع کند اثر اندو ق لذت
بسیار حاصل اید نو عد بکر بیالو کبابه و دار چینی با شهد و سیندی
برو هم بلجا کند و بر ذکر بمالد هم کرانزال شو و سر لذت بلجا کرید خایه خم

ازخو حرندارند

از خو حرندارند نو عد بکر بیالو عقرو و زرنیخ از هر یکی برابر باک در قضیب کمالد
دست عیسی تحمل کنند بعده با جلم عمر باک کنند و بعد از آن در جماع شغول
چندان لذت دیکر ان در محبت تو د تواند کیفو و جرابود بکر ار انجی هاد نو عد بکر
بیالو سر لیی کبوتر و نمک سنک با شهد بلجا کیفو در قضیب کمالد و
با نز نر سلی که نزد یا کی کند لیز از اکیفو و مستحیح شو نو عد بکر بیالو بلیلج تم کو نقند
و بلجا ما کیان سیاه بر ذکر بمالد و جماع کند از حد لذت یابد و دوست دارد
فصل دوم بیالو آب تم کو ره و همان مقدار جمیع و سیماع
بلجا کند و کرنج خانی کند و در رو غن موم گیرد بعد از کرنج در جائی دفن کند و بوقف
باطریق نخفه باک ال کاه بیرون الو و بوقت حاجت نحوالو و اندک
بر قضیب بمالد امساک کیفو نو عد بکر بیالو یک نسان با تخم و نوت
و مغز تیم بادر یا یه حاک کنند مقدار کف دست شرکیفو نو قوت
حاجت نحوالو با شکر ترب و جوز بویه امساک نخفه شو و اگر با شیر نحو داد

امساک بهم شود نوع دیگر بیاورند خشخاش ده درم سنده خوب بکوبد
و قدری نبات با روغن گاو بیکجا کرده شیر گرم کنند و بوقت حاجت بخورد اما
نشود و بجد لذت کرد فصل سیوم در قوت باه بیاورند موصلی و عاقرقرحا
برابر بخورد چندان قوت دهد که حیران گردد و جای که آفتاب نیافتد نهد
همچنین هفت روز در شیر ماکیان بدهد و هفت روز در آفتاب خشک کند با هم بکوبد
شود بعده عاقرقرحا یک درم و سنده نیم درم و نبات یک درم بیکجا کوفته کرده معجون
بخورد بوقت حاجت فایده بسیار بیند و اگر شراب خورد با شراب بخورد
هر چند که جماع کند مانده نشود نوع دیگر بیاورند خشک خشک کوفته و بیخته
با چند چیز که گفته شده است یک درم نبات و هشت درم شهد ... دو درم
سنده ... که با جوز بویا معجون کرده با شیر بخورد و هر چند که جماع
کند مانده نشود نوع دیگر مهتر سلیمان علیه السلام را استاد حرم نوشته بود
و هر روز بیست و هفت مغز و نیم درم بلبلک گرده در یکجا و ...

27

و تخم پیاز نیم بیکجا کوفته بخورد ... هر روز ... سنده مجرب است
فصل چهارم در زیاده شدن آب پشت باید که بیاورند ... پوست ...
با شکر ... روز بخورد آب پشت او زیاده شود نوع دیگر بیاورند تخم ترب
و کندر ... درم و ... سنبل ... درم و زنجبیل ده درم و ... یک درم الایچی ...
و خولنجان یک درم و ... پنج درم سنده ده ... و ده ...
خوب کوفته کنند و شیره بخیسانند و پنج درم هر روز بخورد ... حاجت بیند فصل پنجم
در قوت باه بیاورند پنج ... شیر و نیم ... ماش و نیم ... شکر بیکجا کرده
بجوشانند و بوقت حاجت بخورد قوت باه زیاده شود نوع دیگر اگر کسی را شهوت کم شده باشد
و ذکر او سست شده باشد و نتواند باید که بیاورند هفت بیضه مرغ در آتش بریان کنند بعد
سر دوازده پوست ... دور کنند و یک ... دلیده بخورد ... بریان کنند و
و بان بیضه ها ... با روغن گاو و شهد خالص بیکجا کنند و بان
۱ و بان ... بخورد قوت باه بیفزاید مجرب است فصل ششم
در تنگ شدن فرج عورت بیاورند پوست ... برگ ... و ...

ان در اندام عورت صاف کند اندام عورت بغایت خوش شود و تنگ کردد
بعد دیگر بیاورد خون تو بیت و بستاند و با پیاله شراب ابرا لجواد و جمع عورت خشک کردد
و دیگر بماید بعد دیگر بیاورد دارچینی و زعفران و سپید و سنبل و کل معصفر
باریک آرش کند و در اندام بمالد عورت همچو بکر بماید بعد دیگر بیاورد جو
هیش و قرنفل در دیو تیره بارو عرق ستور طلا کند همیں حکم دارد بعد دیگر
بمالد کان انار با برگ و بیخ بکوبد و با شرف بمالد و در اندام نهانی عورت ساوه
کرد همچو بکر بماید بعد دیگر بیاورد کاه آنجا هی جوبی بکوبد و در جای شرمگاه عورت
بدارد و هر دو در لطافت مشغول شوند چنانچه از لذت بیهوش کردند
بعد دیگر بیاورد تو تیا و برو بوست هم از آن تو تیا با سرو فت کرم جمعت
در آتش دود کند و در اندام چون بکر داند اندام از خشک شود بعد دیگر بیاورد
نیلوفر با برگ و بیخ بکوبد و غلول کند و بر اندام نهانی عورت طلا کند
فی عورت تنگ شود بعد دیگر اگر کان زنبور که هندوی آنرا ابرایی زنند گویند

کرد در شقف

۲۸

کرد در شقف خانه مردم می باشد و باید آن کان بستاند و بوقت حاجت
با دوغ ماکاو طلا کند فی عورت تنگ شود بعد دیگر بیاورد خرا طین خشک کند
بعد با دوغ بیامیزد و در وقت حاجت طلا کند فی عورت خیال تنگ شود کم
بکر بماید بعد دیگر اگر زنبور خوش و نیلوفر را در آتش جمله از آن خشک کند و در دیگر
عورت طلا کنند تنگ شود بعد دیگر بیاورد بوست انار و زرد چوب شف
بلیجار آرش کرده بدارد و در محل نهانی عورت بمالد فی صاف شود محرب شده
بعد دیگر بیاورد کنجد و کشف با شیر ماکاو آرش کند بعد بمالد مجمل
حسان کلفی بماند و در و صاف شود بعد دیگر اگر بیخ لکوری باریک آرش کند
اگر کلف بمالد نیک کلفی برود بعد دیگر بیاورد ملهٹی و کشف در آب ترکرده شد اصل کرس
و آرش کرده بر روی بمالد کلف برود بعد آب بشوید و صاف مقسم دید
چیزی بکر پستان عورت سخت و بلند شوند بیاورد برگ سپید انجر آرش
کرده بر پستان عورت طلا کنند چند کرت بعد خیال سخت و بلند شوند جا بنج

درحوالی بعد ازان بیالاید تا چون و بلیجه در او چوبه در میان ران بچه نشاند
از هفته تا سی گرد پستان بفتد شوند فصل هشتم در چیزی که پستان عورت (بعد آنکه)
ناپدید شوند بیالاید تو قلموں در او بدهد تا ال و مسکه بار کند و دو کره در کنی
اندازد بعد آنکه دارد و بوف حاجت در دست جمع بمالد در پستان عورت
که بمالد ناپدید شوند بعد ازان بیالاید لجا و برگ و سر با خر و سر خار پشته
هر دو سه یکجا کرده آتش کند و انگاه دارد و بوف مصلحت گرد در دست بمالد و
بر پستان عورت بمالد و بجای جمع باز گشت پستان باید پدید شوند مجرب است
فصل نهم در چیزی که عورت حمل گیرد هر آن عورت که نازاینده باشد
ستور بخولنجان و با شیر مالکاو یکبار بیاشامد همان شب
جدای شوهر جامه بار گیرد بعد ازان گرفته و عمل سر حیض
تا سی گرد بخرما جدا از جامه یکجا بعد ازان باید مغز
یکی کرده بعد از حیض سه روز در ساعت یکجا و نزدیک شوهر رود بحکم الله تعالی بار گیرد
بعد ازان بیالاید انگوزه جالیفی سه روز در ساعت گرد بعد از حیض که شوهر رود حامله شود

او را فرزند نرینه شود بعد ازان دو بار در زیر سفید و با خر فیل آتش کرده روغن
زیرف یکی کند بعد از حیض سه روز در ساعت گرد و نزدیک شوهر رود بحکم خدای تعالی
فرزند نرینه شود فصل دهم در چیزی که حمل عورت نگیرد بیالاید بچه بلبله
در شهد و روغن یکی کند و از در اندام نهانی عورت طلا کند عورت حمل نگیرد بعد ازان
بیالاید سنگ سیاه و تخم بلیجه در اندام نهانی عورت بمالد فرزند نگیرد بعد ازان
بیالاید تخم سپستان و ملح جشیه بلند نگیرد یا بلبلیه ده سال زنا مرد و مانند جلیشه و کمال حبلی
یکی کند و صمغ و آب مویج خولنجان دهد حمل نماند بر گیرد بعد ازان هیچ کدام
و سنگ سیاه روغن بگوید حمل ازان عاقل نماند فصل یازدهم در چیزی که عورت
فرزند بچه آسان برآید هیچ حیله بکار کند با ریسمان بر سر عورت
لعبه در ... عورت بیحد بچه آسان برآید بعد ازان بیالاید ... در آلات بچه تابد در ...
عورت که بچه آسان زاید بعد ازان باید که سوره قرآن ... والشقت ما فیها
وتخلت ... ابتها و حقت بنویسد و بر ران چپ عورت ببندد بچه
آسان بزاید مجرب است فصل دوازدهم کر بعد بچه از اول حمل باید

بباید موی سیاه و پیچ پیچ شده و اگر کنده در اندام عورت بمالد حلقه بماند

بعد یکبار بیاید و قند کنند و بپلید در آتش اندازد و دود او آن عورت در اندام

نهان بخورد یکبار حلقه بماند فصل سیزدهم در چیزی که بوی ناخوش از اندام عورت برود

بباید کاه جای جو بر کرده در آتش دود کنند و آن دود عورت در اندام نهانی

بخورد یکبار در هر جا که بوی ناخوش باشد برود فصل چهاردهم در چیزی که پستان

عورت سخت باشد و بر شوند بباید [illegible] اندرانی و بهیلی بر دوب [illegible] بر پستان

بمالد و طلا کنند سخت گیری نیکو شوند فصل پانزدهم در علاج شلغم کلان بباید پنج

کاه جای جو فرو [illegible] کاه و اگر کنند بلکه جای [illegible] آتش کنند و اگر [illegible] عورت

که بر آن شلغم کلانی شکر با او را خود [illegible] شلغم تنگ گردد فصل شانزدهم

در چیزی که بوی بغل و اندام برود بباید و نعرک و پوست چوب سفید [illegible] در بغل

بمالد بوی ناخوش برود بعد یکبار بباید [illegible] و موی [illegible] چوب [illegible]

بستاند و در [illegible] بمالد بوی ناخوش برود بعد یکبار بباید و تخم [illegible] کرده

اثر الکاس

اثر الکاس گویند بار و روغن [illegible] بریان کنند بعده از آتش فرود آید و [illegible]

از اندام شستن بمالد بعده بآب گرم غسل کنند بوی بد و ناخوش برود

بعد یکبار بباید و برگ نیم و برگ درخت [illegible] برابر گرفته بر اندام بمالد بوی

بد نماند فصل هفدهم در چیزی که بوی دهن برود بباید و ابلالچی و کوتره

کشنیز و مهلیسی هر چهار یکجا گرفته در دهن بدارد و چند روز استعمال کنند

بوی ناخوش از دهن برود بعد یکبار بباید و [illegible] نخود و بادام مضمضه کنند بعده

مسواک کنند هرگز بوی بد نماند و مسواک از درخت تلخ باشد بوی دهن خوش شود

فصل هجدهم در چیزی که الحان و آواز خوش شود بباید ابلالچی و پلپل دراز و کال

جای جو هر سه یکجا بریان کنند و [illegible] و بادام [illegible] و شهد بیامیزد و

هر روز نهار بخورد الحان خوش شود مجرب است فصل نوزدهم در چیزی که اندام نرم شود

بباید و تخم [illegible] و کوتره [illegible] یکجا گرفته [illegible] بر اندام بمالد اندام

نرم شود فصل بیستم در چیزی که روی صاف شود بباید بادام [illegible]

و جادتری اهر سه بلیجالهم بر روی بمالد و چند کرّه استعمال کنند بود باکر
خون زیرک باکره اندو این ادویه بمالد روی صاف شود عملیات بهیشم و در
مقارنت قوه باه باید دانست بهر طعامی که از ان خلوت حاصل شود
وات منی بیشتر شود و مجامعت اول و در زبان نکند باید که بخوراک طعام
لطیف و چرب جهد کنند و نان گندم و گوشت گوسفند و نمک سنگ جمع
را غذا کنند و بعد از جماع در جای پاک گرم غسل کنند و جامه پاک
بپوشند و معجون لطیف دائم در کار بندد و خوردنیها که در ان نفع باه بسیار است
حبالحمشیر پاچگاو میش و روغن گاو و مسکه پاچگاو و زردی بیضه مرغ و کو
کبوتر خایلی و گوشت گنجشک نر خایه و مغز سر ماهی باز و پیاز سفید و کر
گرم و چربیوره هستی و خوردن ماهی سلیمانی و مغز بادام و چلغوزه ترا صاف شنید
و کباب چینی و عقرقرحا و بهمن سرخ و بهمن سفید و کلبات و مشک
و پیخ زیر پوست ترنج و ابلوره حالص و تخم گندر و سینبل و قرنفل و دارچینی

و هیچ موسیار و سنبدان و تخم ترب و زیره و گشنیز و ابریشم خام و
سر زیاد زرد و اریند ما سفیده کرار یابند ده عدد و سال بیر از ملها یابی گرگ
محبوبات استعمال کنند و حیل حروس بهم امیزد و با شهد حالص
بلیجالهم همه را از اتش گرم کنند و بوقت حاجت مقداری بخوراند و اندکی از قضیب
بمالد و زمانی توقف کنند تا خوش کند بعد با خوردن نزدیکی کنند لذت و
ذوق کامل یابد و قوت باه بسیار بیند الهم بوعد باکر بنانوا سند نیز و لعم
سیاه دانه و چلغوزه و حب الکلس خاشی و نمک سنگ و بیضه مرغ ابن ...
بلیجالهم علول سانده و بهفت مالیان را بهفت روز فلفل و دارچینی و
عقرقرحا هفت روز بخوراند و اگر بخورند بتکلیف بخوراند و بعد از هفت یکروز
یک را ذبح کنند و در میان روغن گاو بریان کنند بخوراند ملک و قوت شود و
قوت باه بیفزاید بدانکه عزیز من قوت شهوت اگر از سبب رونق دیدن شود
سهل تر باشد اما شهوت دل بسبب اکثر از صحبت چیز دور شهوت انگیخته
که در دل اندیشه کنند و هیچ باه از نیک بر اید بعد از ان الحال این را در کار بندد

پس باید که شراب موافق بنوشد و جامه‌های پاکیزه بپوشد و عطریات
و بخورات کند چراکه از تنها شهوت درکار نشود طالع آدمیان مختلف است
بعضی را حرکت درکار شهوت زکات واری کنند و بعضی از بد اوی تجائی بجوشند
وان شنیده باشی حکایت وقتی خواجه سست زکات کنیزک خواست اخرید
و باران خود انیز میکرد بنهایت التماس برنخاست بعد چند کنیزک را داد تا بمالد
و مالش کند کنیزک همچنان کرد لیکن الدام آلت برنخاست خواجه کنیزک را گفت
که چرا جهد نمیکنی که آلت برخیزد کنیزک گفت ای خواجه بسی الفاظ و جهد
بسیار کردم که برخیزد اما تو قوت ندارید حکیم ای خواجه تو بی اثر سرشته خواجه
گفت ای کنیزک من مهتر سلیمان پیغمبر هستم که باد در دست منست بعد کنیزک
گفت ای خواجه من مهتر عیسی پیغمبر هستم که مرده را زنده کرده‌ام پس خواجه خجالت کشید
سکوت کرد ماندار این عزیز من شهوت روسی بعلاج باید آید و بیرا این علاج
مفید باشد اگر بخورد طعام نفیس بعد بدبختی نشود و اگر بعضی خواهند
که بسبب دوستی اغتام پاکی و دراینوان بعلاج بار آورد و درجوا

دوال علا

دوال علاج و خواتیم باید دید بیت تحسین در علاج خواتیم مبین ::
بنده شبانه از خواتیم کند نوع دیگر اگر بیضه ماکیان را در روغن تلخ بیامیزد
و آلت خود را زمانی در میان دارد و لیپ کند در قضیب سختی پیدا آید
و اگر این علاج در حمام کند بهتر باشد لیکن بعد غسل کند و اگر بوقت
صبح دو تنخاک مغز بادام با شیر و شهد هر روز بخورد بعد از آن ساعتی مالش
یک قدح شیر بخورد و یک مشت تخم سبزه جوشانیده بخورد اگر
هرچند مانده باشد همه قادر شود نوع دیگر بریان کنجد نوعی را با شکر
بکوبد هر یک مقدار پنج درم در وقت خفتن بخورد خوب یا زیاکر کرده
نوع دیگر اگر زهره خرگوش را بر موم سنگ بر قضیب بمالد او نیز همین حکم دارد
ترکیب نوع دیگر اگر مرد سست شده باشد عاقرقرحه و سقیفه بیخال کبوتر
برابر و چربی خوک هیچ دام و نمک سنگ بادام این همه چیزها را در
چربی حال گفته بر قضیب بمالد بکرم الله بنوع دیگر
بادرک بهم رسانیده دو کان درم باشیر ماکیان بخورد

و بر قضیب اندکی بمالد قضیب بسیار سخت گردد و خوش گردد اگر عنین باشد مرد
قادر شود و بعد یک بار اگر ۳ درم خارخسک و ۳ درم شهد خالص و
شش درم روغن دال ماکیان و دنبالان گندم بخورد قوت باه زیاده شود
و بعد یک بار اگر یک سیر پلپلات دراز در میان شیر اندازد و بپالاید نرم بخورد
چنانکه پلپلات مذکور تمام شیر در خود [illegible] بعده پلپلات دراز بیرون آرد و در
سایه خشک کنند یا آفتاب و بار [illegible] بعد یکجا آنرا [illegible] باید
و هر روز مقدار یکدانگ درم با شش درم نبات یکجا کرده بخورد قوت باه
زیاده شود چنانچه عورت را خوش آید و بعد یک بار اگر مغز [illegible] جایکی را
بر قضیب بمالد او نیز همین حکم دارد و بعد یک بار اگر [illegible] شکر [illegible] بخورد شهوت
بیفزاید و بعد یک بار اگر زهره زاغ سیاه با روغن ماکیان آمیخته بر قضیب بمالد
او نیز همین حکم دارد و بعد یک بار اگر پیه آهو با شهد آمیخته گرم کرده بخورد و
وقت جماع قدری بر قضیب بمالد آلت قوی گردد و لذت حاصل آید و بعد یک
اگر پیه گوسفند در وقت مجامعت بر قضیب بمالد قوت باه بیفزاید و بعد یک بار عرق [illegible]

با موم یکجا کرده با شهد حل [illegible] در قضیب بمالد و در [illegible] خشک شود
بعده نیز [illegible] کنند لذت بسیار یابد و بعد یک بار اگر دارچینی در دهن بخاید
و بلعاب تر کرده بر قضیب بمالد لذت بسیار شود و بعد یک بار اگر [illegible]
و هر [illegible] باشد بیاید و با شهد [illegible] بر قضیب بمالد لذت
بسیار و همین حکم دارد و بعد یک بار اگر [illegible] باید
و وقت مباشرت با روغن [illegible] ماکیان در قضیب بمالد [illegible] فایده
بسیار ببیند بدانکه [illegible] که علامت حرکت الفاظ از دل و دماغ
ضعف کرده و صاحب آن در زمستان [illegible] نتواند کرد و اگر بکند لذت
نیابد و قضیب او سست باشد علاج ضعف دماغ است باید که سر گوسفند
درست را بجوشانند و در [illegible] مواظبت نماید آنگاه بخورد [illegible] دماغ
را فایده دهد و اگر این علت در حمام گیرد بهتر باشد و یا در جایگاهی گرم باشد
بعد از آن شهد [illegible] هفت روز یا هفت هفته بخورد فایده بسیار ببیند
دیگر علامت ضعف دل است که صاحب [illegible] در حالت مجامعت [illegible]

[illegible]

میکنند و بر خوب باشی و خصیه او پیوسته سست و سرد باشی و درد در اوج
وقت در جوف دارد پس باید که با شیر برابر آرد کنند بگا لکه در بهار بجوشاند
قوت بسیار حاصل آید تو عدد آن از قضیب را در شیر بینی باد در شیر قضیب را
مالش دهد بر قوت گیفد تو عدد آن او وقت جماع کنند بر پای گیفد بحو الو نسبی او
کار پر قوت و قتیله بسیار نیز بهمین حلم دالو کو کابندت کو بیند پس چیزها که العبد
هر صاحب حس موافق خود در عمل آرد فایده او حاصل آید و لذت جماع
و ذوق تهو سے بیابد و معشوق خود را خوشحال سازد و در جوف معشوق او اند
آنگاه این فقیر را بدعا یاد آرد الله الله الله الله یا علی یا علی یا علی
تمت تمام شد کتاب کوک شاستر که از زبان هندوی بپارسی در آورده بروز شنبه
تاریخ سیوم ۳ ماه ذی قعده سنه ... شاه عالم بادشاه غازی در قصبه ... در
عالی کو مائی اقبال بحد سنه ... جهمول ... ملکیا ... کی رو در برابر
تحریر یافت تمام شد لذت النساء
تم تم تم تم
تم تم تم
تم

[illegible]

روز دیگر بطور سان بعد از غسل حیض یک شنبه و دوشنبه [illegible] کام [illegible]

و در زمین بهوت معلوم نماید باشنطرن [illegible] کی لا [illegible] بالا پ شا [illegible]

۲ در [illegible] ب دلالت ۳ در لا [illegible] جب ۳ در لا پی ک

[illegible] ۴ در [illegible] پ جب ۶ در سمشان پ دلالت ۷ در [illegible] شا پ

۸ در [illegible] دلالت ۹ در [illegible] جب ۱۰ در [illegible] ۱۱ در [illegible] پھ

۱۲ در [illegible] دلالت ۱۳ در [illegible] جب ۱۴ در [illegible] ک

۱۵ در [illegible] بابا [illegible] کام [illegible] عورت [illegible] اندر روز [illegible]

انگشت [illegible] دلالت [illegible] کہنہ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۸ ۲۹

کام دیو بلو ریت ہمو ادماولیں انلیب باسں ہکہر او طرف جب

ہیچ دکا ہیچ کہوال جو ہتہ ادہر گہنہ ہیچیاں سو کرم ہیت سو کنکہ ر تبی سو اہا یاں

بومیں ہیچ دسماں سو کت اکادسے سو ہلک جو ادکے سو جنک تر و دسے سوکلف جو دسیاجرن سو باہہ

۳۶

فرد

چون طلوع آن آفتاب از مطلع اقبال کرد

مه تنج از ضعف دیوان از آن استقبال کرد

عمارت اجرة بداهل منیت

عمارت اجرة بدهل منیت

[illegible]

ساجع

٢٠٤	٢٠٧	٢٠٣	١٠٧
٢٠٩	١٠٨	٢٠٣	٢٠٨
١٠٩		٢٠٥	٢٠٢
٢٠٦	٢٠١	٢٠	٣٠١

٣٠٢



